تحلیلی بر ۲ وصیتنامه شهید علیرضا موحددانش

شهیدی که عزادار نمی‌خواست رهرو می‌خواست

احمد محمدتبریزی

شهید علیرضا موحددانش از شخصیت‌های بزرگ و چهره‌های خاص دفاع مقدس است. جوانی با تمام متر و معیارهای آزادگی. نمونه‌ای از یک انسان صالح و پاک که راه درست زیستن را آموخته و زندگی و سخنانش را برای روزی که نیست و برای آنها که هستند به یادگار گذاشت. موحددانش در اوج جوانی و بر اساس شایستگی و توانایی، در سخت‌ترین برهه جنگ فرمانده تیپ شد و با دو بار جانبازی هیچ‌گاه از مسئولیت شانه خالی نکرد و تا آخرین لحظه در جبهه‌ها حاضر شد. مثل شهید حسین خرازی، یک دستش را از دست داد و عکس‌های او با چهره‌ای مصمم و لبی خندان و آستینی خالی تصاویر یک ابرمرد را در ذهن‌مان تداعی می‌کند. ایران با همین فرماندهان جانباز که اراده و غیرت از وجودشان سرازیر می‌شد توانست در هشت سال جنگ تحمیلی مقابل تمام دنیا بایستد. موحددانش و دیگر رزمندگان کاری کردند تا پس از هشت سال، دنیا مقابل ایران سر خم کند و افکار عمومی جهان با نام‌هایی آشنا شود که در چهره شرقی‌شان مردانگی و شجاعت موج می‌زند.

از شهید موحددانش دو وصیتنامه به یادگار مانده که به صدها بار خواندن می‌ارزد. پر از حرف و نکته‌های ریزبینانه از دیدگاه یک جوان انقلابی در دهه ۶۰. نخستین فرمانده تیپ سیدالشهدا(ع) اولین وصیتنامه‌اش را دو سال پیش از شهادت و در شب آغاز عملیات فتح‌المبین نوشته است. در آن زمان او جانشین فرماندهی گردان حبیب ابن مظاهر(ع) بود. موحددانش دومین وصیتنامه‌اش را حدود شش ماه قبل از پروازش در مرداد ۱۳۶۲ می‌نویسد. در آن زمان او به فرماندهی تیپ سیدالشهدا(ع) منصوب شده بود. هر دو وصیتنامه مطالب مهم زیادی برای چندین بار خواندن و عمل کردن دارند. به مناسبت سالروز شهادت شهید موحددانش نگاهی تحلیلی بر وصیتنامه وی و توصیه‌هایش برای امروزمان داریم.

مبادا در غفلت بمیرید

«مرگ اگر مرگ است گو نزد من آی/ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ/ من ز او عمری ستانم جاودان/ او ز من جسمی ستاند رنگ رنگ»... خودآگاهی از مرگ، نهراسیدن از آن و آماده بودن برایش در هر کلام شهید موحددانش هویداست. مرگ برای او نه به شکل موجودی وحشتناک و ترسناک، بلکه حس ملاقات با معبود و دیدار با یک دوست را تداعی می‌کند. کسی که از مرگ بترسد، این‌چنین مشتاقانه به آغوشش نمی‌رود. او با انتخاب شهادت، بر زیبایی‌ها تکیه زده و جز زیبایی چیزی نمی‌بیند: «ای کسانی که از مرگ می‌هراسید قبول که مرگ حق است و ما نباید یک عمر از یک لحظه کوتاه که اسمش مرگ است بترسیم و بنشینیم تا آن مرگ به سراغمان بیاید بلکه باید به پیشوازش برویم.» همچنین موحددانش این انتخاب آگاهانه را نشان شعور و آگاهی می‌داند: «در مکتب ما شهادت مرگی نیست که دشمن بر ما تحمیل کند، شهادت مرگ دلخواهی است که مبارز مجاهد و مؤمن با تمام آگاهی و بینش و منطق و شعورش انتخاب می‌کند و این آخرین پیام هر شهید است که همیشه راه حسین (ع) باقی است و یزیدیان بر فنا.» این جملات به خوبی بینش عمیق فرمانده شهید و دیگر شهدا را نشان می‌دهد و سند محکمی در برابر حرف کسانی است که جبهه رفتن رزمندگان و شهادت‌شان را یک انتخاب احساسی می‌دانستند: «مادرجان! یادت باشد که فرزندت مشتاق مرگ بود و از مرگ هراسی نداشت و آگاهانه به استقبال آن رفت و مرگ با عزت را بر زندگی پرذلت ترجیح می‌داد.»

در دفاع مقدس رزمندگان در اوج آزادگی و به دور از هیچ اجبار و تحمیلی سرنوشت‌شان را انتخاب می‌کردند و به دلیل فطرت پاک و غیرت ذاتی‌شان نمی‌توانستند مقابل تجاوز دشمن بیگانه خاموش بنشینند و دفاع از کشور را تکلیف می‌دانستند. آنها نمی‌خواستند در دوران پیری و در رختخواب به مرگ عادی از دنیا بروند بلکه عشق به شهادت در وجودشان موج می‌زد. شهادت برایشان چون شهد شیرین بود و هر لحظه طالب نوشیدنش بودند. وقتی انسانی به این باور برسد که دنیا فانی و پوچ و هیچ است و دنیا را یک منزلگه موقت بداند و هر لحظه‌اش با فکر شهادت و کوچ کردن از دنیا سپری کند، برای خودسازی‌اش بیشترین تلاش را می‌کند. علیرضا موحددانش می‌نویسد: «پدر و مادر خوبم! بدانید که اگر مرگ من در پیشگاه خدا شهادت محسوب می‌شود هم‌اکنون جایگاه والایی دارم و در کنار کسانی هستم که از شما نسبت به من دلسوزترند. مادرجان! یادت باشد که فرزندت مشتاق مرگ بود و از مرگ هراسی نداشت و آگاهانه به استقبال آن رفت و مرگ با عزت را بر زندگی پرذلت ترجیح می‌داد.»

شهید آوینی می‌گوید شهید به دنبال تاریخ‌آفرینی و باهدف زیستن است. شهید موحددانش نیز در وصیتنامه‌اش جملات زیبایی در همین خصوص دارد، آنجا که می‌نویسد: «به شما توصیه می‌کنم برادران عزیزم نکند در رختخواب ذلت بمیرید، که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. مبادا در غفلت بمیرید، که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در بی‌تفاوتی بمیرید که علی‌اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.»

نقطه عطف و طلایی‌ترین جمله این فرمانده شجاع تیپ سیدالشهدا(ع) را باید در این جمله دانست: «شهید عزادار نمی‌خواهد، رهرو می‌خواهد.» این جمله را باید بارها و بارها خواند. به راستی شهدا به عزادار نیازی ندارند. آنها فارغ از دنیا و مسائلش هستند و افرادی را می‌خواهند که راهشان را ادامه دهند. این خون‌های ریخته شده بدون دلیل نبوده و نباید اجازه داد خون شهدا پایمال شود. سیره شهدا یک اصول روشن برای همه است. وصیتنامه هر شهید، سبک رفتاری و زندگی‌اش مسیر را نشان‌مان می‌دهد.

۴۰ روز از شهادت شاهرخ دایی‌پور، پانزدهمین شهید مدافع حرم کرمانشاه گذشت

توفیق شهادت مزد سال‌ها جهاد حاج عزیز بود

آرمان شریف

۴۰ روز از شهادت شاهرخ دایی‌پور گذشت. جبهه مقاومت اسلامی یکی از بهترین رزمندگانش را از دست داد و دوستان و آشنایان در غم یکی از بهترین انسان‌های زمانه‌شان نشسته‌اند. حاج‌شاهرخ مرد خستگی‌ناپذیر جبهه و جهاد بود و کسانی که رفاقت دیرینه‌ای با او داشتند، از سال‌ها رزمندگی و فعالیت‌های انقلابی شهید آگاهی دارند.

شهید دایی‌پور در اولین روز تیر امسال در شهر بوکمال سوریه به شهادت رسید تا پس از سال‌ها مبارزه و جهاد، خستگی از تنش بیرون برود. زمان جنگ تقریباً در تمام عملیات‌های غرب و جنوب کشور حضور داشت و چند باری گلوله به گردن و پایش هم اصابت کرده بود اما بیشتر از هر چیز، مجروحیت‌های شیمیایی در عملیات‌های کربلای ۵، کربلای ۱۰ و والفجر ۸ حاج‌شاهرخ را آزار می‌داد. سال‌ها در سخت‌ترین شرایط جنگیده و جانباز هم شده بود، ولی خودش می‌گفت خدا چرا توفیق شهادت به من نمی‌دهد. زمانی که دوست نزدیکش اکبر نظری در سوریه شهید شد می‌گفت اکبر رزق خودش را برد و در آخر خودش هم رزقش را گرفت و مزد سال‌ها مبارزه در جبهه حق علیه باطل نصیبش شد و به آنچه از سال‌های جوانی به دنبالش بود، رسید.

شهید در جبهه مقاومت فرمانده ضدزره بود و در عملیات‌هایی که منجر به آزادسازی حلب شد نقش مهمی ایفا کرد. جوانمردی و وفاداری شهید برای دوستان و نزدیکانش زبانزد بود اما آنچه بیشتر از هر چیزی در جبهه‌های نبرد از او می‌دیدند، شجاعت و دلاوری‌هایش بود. پوتین‌های شهید در این راه خاکی و فرسوده شده بود و جز با شجاعت نمی‌توان در این مسیر سخت و دشوار گام نهاد. حاجی از نسل شهدای دفاع مقدس بود و با همان روحیه و نشاط می‌جنگید و عشقی پرشور به اهل‌بیت(ع) داشت. وقتی به حاجی می‌گفتند شما بازنشسته‌اید و نیاز نیست حتماً به سوریه بروید، در جواب می‌گفت: «نه، من باید بروم و آنجا کمک کنم. آنجا شیعه در خطر است. باید مواظب باشیم ناموس شیعه به دست وهابی‌ها نیفتد.»

در سوریه یک ستون محکم برای همه به ویژه جوانان بود. وقتی یک نفر مثل حاجی دایی‌پور در جمع رزمندگان حضور دارد، بقیه خیالشان راحت می‌شود که بزرگ‌تری هست که هوایشان را دارد. حضور چنین آدم‌هایی باعث اعتماد به نفس و قوت قلب همه می‌شود. ایمان و اراده‌شان به بقیه قدرت می‌دهد و این کار بزرگی است که انسان‌های بزرگ قادر به انجام دادنش هستند. در سوریه به «حاج‌عزیز» معروف بود و عزیز همه به شمار می‌رفت. با آن همه سابقه و تجربه و بعد سال‌ها رزمندگی با جوان‌ترها خیلی خاکی و متواضع بود. شهید دایی‌پور هر شب در خط مقدم به نیروهای خود سر می‌زد و از آنها دلجویی داشت. جوان‌ها شیفته‌اش می‌شدند و دوست داشتند در محضر او اخلاص را یاد بگیرند. با شهادتش همه نیروها یک پشتیبان بزرگ و یک یار همراه را از دست دادند.

موضوعی که در کنار دلاوری‌های شهید شاید کمتر به آن پرداخته شده حسن اخلاق و مهربانی ایشان است. ظهر عاشورا ۵ هزار غذای نذری به رزمندگان و مردم در سوریه داد. وقتی برخی دوستان به حاجی می‌گفتند مثلاً گوشت کمتر بگذاریم تا از لحاظ اقتصادی به‌صرفه شود، حاجی در جواب قرص و محکم می‌گفت: «بگذار اینها بدانند شیعه حضرت زینب(س) و حضرت علی(ع) چیست؟ ما اینجا در تهرانیم و نذری‌های مختلفی داریم ولی آن فاطمیون و زینبیون و افغانستانی‌ها و پاکستانی‌های مدافع حرم در ظهر عاشورا این نذری را دوست دارند.» به گفته دوستان شهید، حاجی ۱۵۰۰ یتیم سوری را تحت پوشش قرار داده بود.

یکی از دوستان شهید تعریف می‌کند که حاجی بسیار اهل سفره‌داری بود و ادامه می‌دهد: گاهی که پشتیبانی لازم به رزمنده‌ها نمی‌رسید، به شهرهای اطراف می‌رفت و با هزینه شخصی، برای نیروها غذا و خوراکی تهیه می‌کرد. سوری‌های آن مناطق هم وضع بدی داشتند و همیشه هوای آنها را هم داشت و برایشان غذا و مایحتاج غذایی تهیه می‌کرد. این اخلاق رسیدگی به نیروهای زیردست را در زمان جنگ هم داشت.

شهید دایی‌پور پانزدهمین شهید مدافع حرم کرمانشاه است که حالا با شهادتش از گمنامی درآمده و مردم کرمانشاه به داشتن چنین قهرمانانی در دیارشان افتخار می‌کنند.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید داوود شاه‌خواه و مادر شهید مدافع حرم بهرام مهرداد

دیروز خواهر شهید بودم و امروز مادر شهید شدم

صغری خیل فرهنگ

تاریخ انقلاب اسلامی پر است از زنان غیوری که اگرچه اسلحه به دست نگرفتند و مستقیم به جنگ با کفر نرفتند اما کلام و راهشان تأثیر زیادی بر مردان‌شان گذاشت تا راهی جهاد مقدس شوند. پشت هر رزمنده ایرانی، زنی قهرمان بوده است که باعث شد دشمن فکر یغمای خاک و دین و ناموس این سرزمین را به گور ببرد. راضیه شاه‌خواه از این دست زنان است. بانویی که روزی خواهر شهید دفاع مقدس بود و امروز مادر شهید مدافع حرم شده است. این به معنای عمق تفکر دینی و مذهبی است که زنان غیور کشور اسلامی‌مان با آن به جنگ با دشمنان قسم خورده‌مان می‌روند. گفت‌وگوی ما با راضیه شاه‌خواه خواهر شهید داوود شاه‌خواه از شهدای عملیات مرصاد را پیش رو دارید.

> در سالگرد برادر شهیدم داوود، تدارک یک مهمانی بزرگ در قطعه ۴۴ شهدای دفاع مقدس را دادیم و درست چند قدم آن طرف‌تر بعد از شهدای گمنام در قطعه ۵۰ به دیدار پسر شهیدم بهرام مهرداد می‌روم. دیروز خواهر شهید بودم و امروز مادر شهید هستم

خانه کاه‌گلی

من با شش خواهر و برادرم به نام‌های داوود، رسول، نادره، معصومه، مهری و نیره در خانه‌ای ساده و کاه‌گلی زندگی می‌کردیم. خانه ما کوچک بود. یک اتاق داشت که بعدها یک اتاق دیگر هم به آن اضافه کردیم. سمت راست یک باغچه با درخت‌های آلو، آلبالو و فندق با یک حوض کوچک کنارش بود و روبه‌روی آن هم طویله‌ای پر از مرغ و خروس و گوسفند بود. آن طرف‌تر انبار آذوقه بود و آشپزخانه که بعدها ساخته شد.

امانت الهی

ماجرای تولد برادرم داوود را باید از زبان مادرم برایتان تعریف کنم. مادرم می‌گفت: «یک روز خواهرم که بعدها مادرزن شهید بهرام مهرداد (پسرم) شد به خانه ما آمد و گفت خواب دیدم دو آقای نورانی از آسمان، مقامی در دست به وسط حیاط خانه آمدند و گفتند این مقام که در آن فرزند توست به تو امانت داده می‌شود، این را به تو امانت داده‌ایم و خودمان هم یک روز آن را از تو می‌گیریم. خواهرم از من پرسید تو باردار نیستی؟ گفتم نمی‌دانم.» پدر و مادرم نذر کرده بودند اگر خدا فرزند پسری به آنها داد، اسمش را داوود بگذارند. کمی بعد برادرم داوود به دنیا آمد، با تولد داوود برکت و محبت به خانه‌مان آمد. پدرم سر از پا نمی‌شناخت، انگار دنیا را به او داده‌اند.

داوود که بزرگ شد و دوره بهداری را گذراند، مادرم او را پیش من فرستاد. من در تهران زندگی می‌کردم. داوود عاشق دختر همسایه‌مان شد و با ایشان ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هم دختری شد به نام هلن. از صفات اخلاقی برادرم باید به خوشرویی و مهربانی و رأفت قلب او اشاره کنم. داوود خیلی هوای خانه و خانواده را داشت. ایشان خیلی به نظم و انضباط در زندگی حساس بود. همیشه جوراب‌های سفیدش را در نمک خیس می‌کرد و می‌شست. داوود خدمت سربازی را می‌گذراند در کنار خانواده تازه پا گرفته‌اش در خانه‌ای کلنگی که پدرم دو تا کوچه دورتر از ما برایشان گرفته بود زندگی می‌کرد که تصمیم گرفت به جبهه برود. برادرم برای ادای تکلیفی که به گردن داشت به جبهه رفت. کمی بعد خبر شهادت داوود وسط گرمای تابستان ۵ مرداد ۶۷ بین اهالی روستای سفیدکمر، در شهرستان صوفیان شهر تبریز به گوش همه رسید. عملیات مرصاد بود. خواب خاله‌جان تعبیر شد و امانت داده شده، پس گرفته شد. داوود با آن مقام نورانی به آسمان‌ها رفت. جایی که متعلق به آنجا بود. تن سوخته و کمی استخوان از قد رعنای برادر به دست ما رسید و در قطعه ۴۴ بهشت زهرا(س) آرام گرفت.

این روزها حال غریبی دارم. در سالگرد برادر شهیدم داوود، تدارک یک مهمانی بزرگ در قطعه ۴۴ شهدای دفاع مقدس را دادیم و درست چند قدم آن طرف‌تر بعد از شهدای گمنام در قطعه ۵۰ به دیدار پسر شهیدم بهرام مهرداد می‌روم. دیروز خواهر شهید بودم و امروز مادر شهید هستم. وقتی خبر شهادت برادرم داوود به ما رسید پسرم بهرام گفت من باید راه دایی را ادامه بدهم. یادم است بهرام با شنیدن خبر رحلت امام راحل وسط حیاط بر سر و سینه می‌زد و فریاد می‌کشید که بی‌پدر شدیم، تا همین روزهای آخر قبل از شهادتش اعتقاد داشت به اینکه باید تا نفس آخر پای رهبری بمانیم و پشت ولایت فقیه را خالی نگذاریم.

پسرم خودش مداح بود. در مراسم و هیئت‌ها میکروفون دست می‌گرفت و می‌گفت: «ای زن به تو از فاطمه این‌گونه خطاب است، ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است.» بهرام همیشه آخر روضه‌هایش از حضرت زهرا (س) می‌خواست مثل خودش فاطمی از دنیا برود که همین طور هم شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۳۴

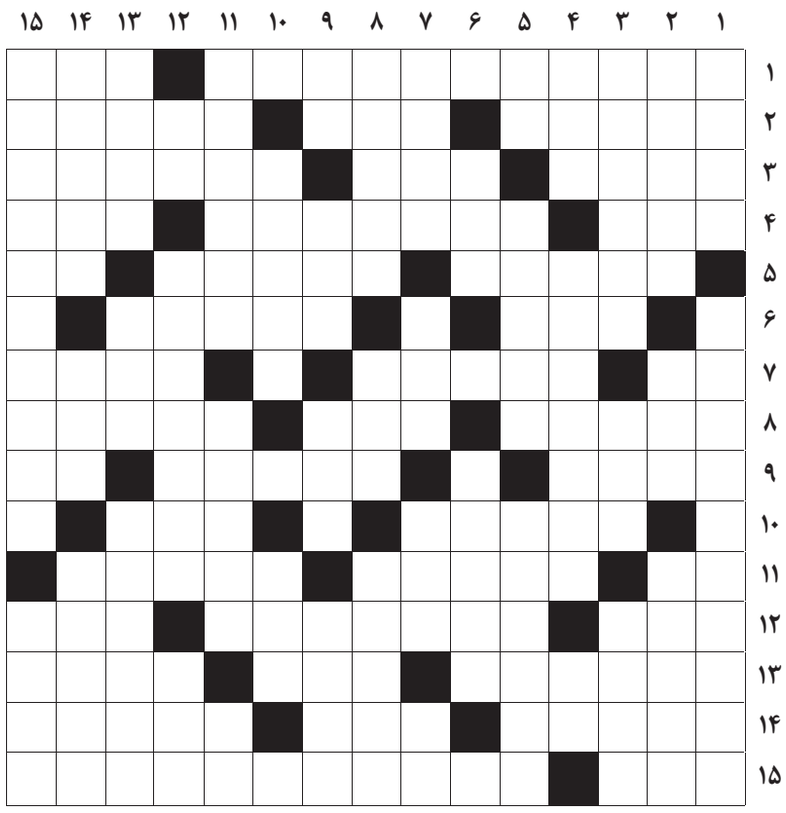

از راست به چپ

■ ۱- کنایه از جای پر سر و صداست- پسوند مزارع ■ ۲- دریاچه‌ای در آفریقا- حیوان آزمایشگاهی- نوعی اسکی ■ ۳- پول امارات- زشت‌تر- پایداری و ثبات در کار ■ ۴- جوانمرد- دستگاه ضدعفونی کننده وسایل پزشکی- نسخه تدوین نشده فیلم ■ ۵- آفریننده- بی وقت و بی موقع- جدید ■ ۶- گهواره متحرک- از اسامی بانوان که در پارسی باستان به معنی خانه است ■ ۷- خودروی کاروان- پوشه‌ای استوانه‌ای‌شکل برای دارو- ثابت و برقرار ■ ۸- حکومت بی‌دینی- چرک جامه- کوتاه و ناقص ■ ۹- برانشی- تئوری معروف انیشتین- کنسرو ماهی ■ ۱۰- حرکت شدید امواج دریا- قطعی برای سکه ■ ۱۱- مخترع تلفن- پوشاندن و کتمان کردن حقیقت- از شهرهای کردنشین آذربایجان غربی ■ ۱۲- صدا و آواز- بیماری تب‌نوبه- شتر قوی هیکل و بارکش ■ ۱۳- از وسایل ورزشی که آلت جنگ‌های قدیم هم بود- ماه مهربانی- موش خرما ■ ۱۴- آواره و سرگردان- از امراض جلدی- فراوان و زیاد ■ ۱۵- بلندترین استخوان بدن- معالجه بیماری‌های روانی از راه گفت‌وگوی بیمار و دکتر

از بالا به پایین

■ ۱- بارانداز کشتی‌ها- مرکز سیاسی سرزمین چنگیزخان ■ ۲- عذر و بهانه- دندان نیش- دانه پایین‌آورنده قند خون ■ ۳- مرکز استان سیستان و بلوچستان- از بخش‌های اوستا- ظرف شیشه‌ای آزمایشگاهی ■ ۴- نام- رمان سروانتس- به دنیا آوردن ■ ۵- علامت مفعول- سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت- مخترع پنی‌سیلین ■ ۶- ماده بیهوش کننده- ژاپن عرب‌زبانان ■ ۷- از هفت‌سین‌ها- رنگ طلایی- طولانی‌ترین رود دنیا- هواپیمای فشفشه‌ای ■ ۸- پستاندار شبگرد نقب زن از تیرهٔ راسوسانان- نرم؛ ملایم- از عتبات عالیات عراق ■ ۹- باران اندک- شیشه آزمایشگاه- سرشب- بر قوای سه‌گانه نظارت دارد ■ ۱۰- سرمربی سابق تیم بایرن مونیخ(۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶)- یک آذری ■ ۱۱- از شاهان اشکانی- سرزمین خونبار کربلا- خشکی ■ ۱۲- گشوده- یکی از خط‌های قدیم که بعد از هیروگلیف اختراع شد- درس کشیدنی ■ ۱۳- زینت و آذین- رود بزرگ سوئیس- از جزایر تشکیل‌دهنده اندونزی ■ ۱۴- باور قلبی- توانایی مالی- تکان خوردن چیزی در جای خود ■ ۱۵- از جاذبه‌های گردشگری و نقاط دیدنی زنجان- اثر ساراماگو، نویسنده نوبل برده پرتغالی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۴				۵		
۷						۱		
۸			۳	۵				
	۸				۹		۳	
			۲				۸	۶
۲	۱				۷			
		۳					۱	
		۲		۸			۹	
				۲	۶			

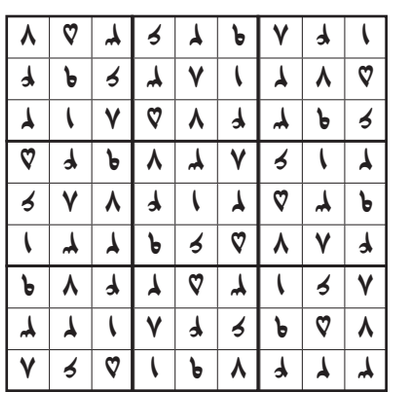

جدول کلمات متقاطع
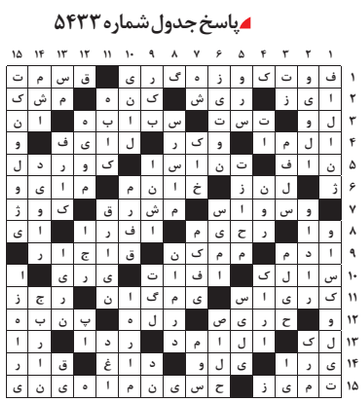
پاسخ جدول شماره ۵۴۳۳